

۲۰ ج . جعفر وف

آخوند وف و صابر

ترجمه ی احمد شفائی



تهران - خیابان ناصر خسرو
تبریز - بازار شیشه گر خانه

۵۵ ریال

۱. بیداری آفریقا

۲. براکینسکی

۳. جغرافیای اقتصادی کشورهای

روبه رشد ك. اسپید چنکو

۳. ریشه‌های جنگ در ایرلند:

اولستر تجزیه شده لپام دوپائور

۴. بحرانها و امکانات تعلیم و تربیت

در کشورهای جهان سوم

حمید حمید

۵. تئاتر حماسی عرب غالی شکری

۶. سنگ نوشته‌ای برای گور سیدنی

هوارد فاست

۷. بزرگان فرهنگ محضر

کریستو فرکادول

۸. پرتقال در عصر سالازار

آنتونیودو فیکوئیردو

۹. قاضی عادل ایوان البراخت

۱۰. خسته‌ها حسن اصغری

۱۱. دنگیوتهای عصر ما

تامس برگرو...

۱۲. مبارزه اعراب در راه استقلال

اقتصادی ملومود عطا علا

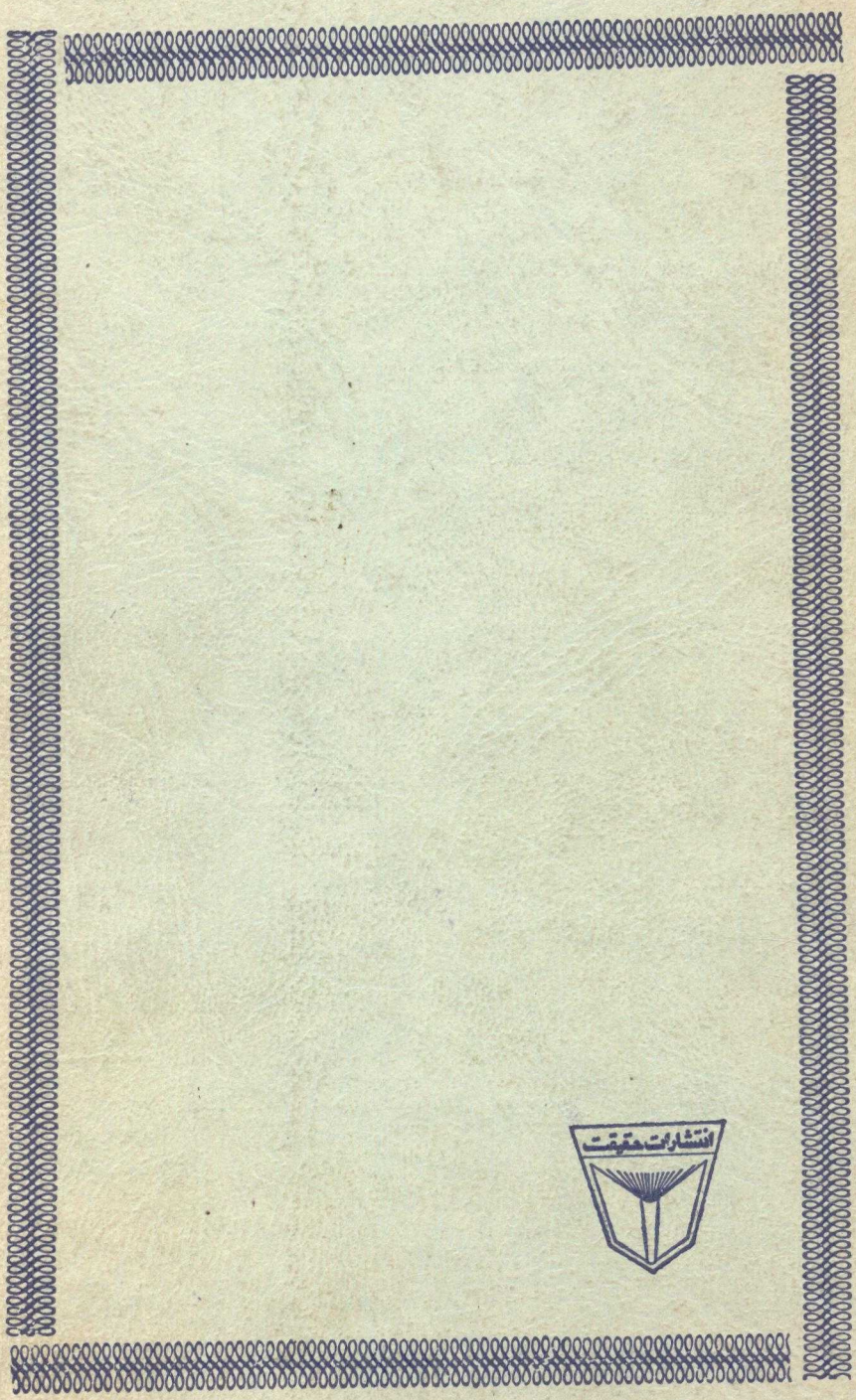
۱۳. پدر و پسر لودویک اشکنازی

۱۴. آخوندوف و صابر

ج. جعفروف

۱۵. خاستگاه زبان، اندیشه و شعر

جورج تامسون



کتابخانه خصوصی
مروت حسین دوست
شماره ۸۱ تاریخ

۵۴۰۰

آخوندوف و صابر



آخوندوف و صابر
م. ج. جعفروف
ترجمہ : احمد شفائی
چاپ اول
چاپخانہ آرمان

میرزا فتحعلی آخوندوف

آخوندوف بعنوان یک نفر ادیب و فیلسوف ، از استعدادی همه جانبه برخوردار بود . تمام آثار قلمی او سرشار از روح انسان دوستی بود . او به استعداد فوق العاده مردم همزبان خود پی برده بود و می گفت : " من می خواهم راه تربیت ، دانش ، شکفتگی و تمدن را برای این مردم هموار کنم . " و در این کوشش خیرخواهانه از درک معنای محدود وطن دوستی ، تعصبات ناسیونالیستی بکلی دور بود . به تمام بشریت فکر می کرد و فاش اعلام می نمود : " من خدمتگزار با وفای کسی هستم که دوستدار بشریت باشد . "

آخوندوف در فعالیت همه جانبه خود هرگز در چهارچوب زندگی وطن خود محدود نمی ماند . تمام مردمی که گرفتار سرپنجه استبداد

لجام گسیخته ، فاناتیسم خشن و جاهلانه بودند و "در حال رکود بسر می بردند و نمی توانستند پیش بروند" اوراسخت متاثر می کردند . می نوشت : " متجاوز از سیصد میلیون نفر زیر یوغ عقب ماندگی و جهل بسر می برند و در باتلاق ظلمت و کهنه پرستی دست و پا می زنند . ما نمی توانیم آنها را در این وضع به حال خود بگذاریم و هیچگونه تدبیری اتخاذ نکنیم . ما نمی توانیم از بدل مساعی برای شفای آنها و رهائی از قید کهنه پرستی دریغ ورزیم . وظیفه مقدس ما این است که مردم را یاری کنیم و بکوشیم زخم های او را التیام بخشیم . " آثار زیبای ادبی ، فلسفی و اجتماعی و سراسر حیات او گواه بارز آن است که آخوندوف با استفاده از کوچکترین امکانات بطور پی گیر در سنت این مقصود به جلو رفته .

* *

آخوندوف در سال ۱۸۱۲ در شهر نوخا قدم به عرصه وجود گذاشت . پدر او میرزا محمد تقی از اهالی قصبه خامنه بود و مقام کدخدائی داشت . تصادف اینطور پیش آورد که میرزا محمد تقی مجبور به ترک خامنه شد و در خارج به تجارت پرداخت .

کمی بعد کار او رونق گرفت و در سال ۱۸۱۱ با نعناع خانم ، برادرزاده آخوند معروف نوخا حاج علی اصغر ، ازدواج کرد و میرزا فتحعلی از این ازدواج بوجود آمد . اما نعناع خانم زن دوم میرزا محمد تقی بود . او همسر اول خود را با فرزنداناش در خامنه

رها کرده بود . موقعی که میرزا محمد تقی زن دوم خود را به خامنه آورد ، در خانواده او نفاق و کشمکش بوجود آمد و نعناع خانم با دیدن آزارها و اهانت‌ها مجبور شد به منزل عموی خود ، حاجی - علی اصغر ، به اردبیل برود و در آنجا بسر ببرد . بدین ترتیب میرزا فتحعلی برای همیشه از پدر جدا شد و حاجی علی اصغر او را به فرزندی خود قبول کرد و از این ببعد در سرنوشت او مؤثر واقع شد .

موقعی که میرزا فتحعلی در خامنه زندگی می کرد ، به مکتب خانه می رفت . لیکن پیشرفتی در تحصیل نداشت و از مکتب خانه متنفر بود . میرزا فتحعلی از حاج علی اصغر آموزش ابتدائی را کسب کرد و به آموختن قرآن و زبانهای عربی و فارسی مشغول شد . در سال ۱۸۲۵ حاجی علی اصغر عازم گنجه شد و در آنجا میرزا فتحعلی را برای روحانی شدن آماده کرد . در سال ۱۸۲۶ با شروع مجدد جنگ ایران و روس ، اوضاع خانواده حاجی علی اصغر به پریشانی گرائید و او مجبور شد برای همیشه در زادگاه خود ، نوخا ، بماند . حاجی علی اصغر از تربیت و تعلیم میرزا فتحعلی لحظه ای غفلت نورزید ، ولی او فردی نبود که لباس و عظمی پوشد و مقصود حاجی علی اصغر را جامه عمل بپوشاند . در سال ۱۸۳۲ حاجی علی اصغر برای سفر مکه حاضر شد و موقتاً میرزا فتحعلی را به ملا حسین سپرد . ضمن تحصیل علوم دینی ، آموختن خط نیز لازم بود . شاعر معروف ، میرزا شفیع ، معلم خط میرزا فتحعلی شد و سرنوشت او را تغییر داد و به میرزا فتحعلی کمک کرد استعداد های واقعی خود را در کف دستهای زنده و دست شوید و تمام نیروی خود را صرف یاد گرفتن زبانهای زنده و

علوم دنیوی نماید . مدرسه دولتی نوخا یکسال بود که باز شده بود و تحصیل میرزا فتحعلی در این مدرسه ، افتخاری فراموش نشدنی برای آن محسوب می شود . میرزا فتحعلی با توصیه های حاجی علی اصغر موفق شد در سال ۱۸۳۴ عازم تفلیس شود و در دفتر بارون روزن ، فرمانروای قفقاز ، به سمت کمک مترجم زبانهای شرقی استخدام شود . مسافرت تفلیس صفحه نویینی در حیات میرزا فتحعلی باز کرد . او با پشتکار و نظم و ترتیب خاص خود موفق شد در طی مدت کوتاه زبان روسی را فرا گیرد و در خدمات اداری ترقی کند . او در نهایت چیره دستی از عهده مترجمی زبانهای شرقی برمی آمد . توجه رءسای متنفذ را به خود جلب کرد و پر مسئولیت ترین کارها را به عهده گرفت . احاطه او به زبانهای شرقی و روس امکان میداد به کار ترجمه نیز بپردازد . میرزا فتحعلی از مسائل تاریخ و ادبیات ملل اطلاعات وسیع بدست آورده بود . او در سال ۱۸۳۷ جزء هیئت اعزامی به آنجاستان بود و در سال ۱۸۴۰ در کمیسیون تعیین مرزهای روسیه و ترکیه شرکت جست و در تاج گذاری ناصرالدین شاه همراه ژنرال شلینگ به تهران رفت . در قشون کشی سال ۱۸۵۵ به ترکیه شرکت نمود . در کارهای دولتی به ماموریت های گوناگون تن داد . شرکت در مسائل مهم اجتماعی سبب دستیابی او به آگاهی هایی در زمینه تاریخی و روزمره شد .

مشاغل اداری در توسعه افق دید و تکمیل اطلاعات او مؤثر بود . با این حال آخوندوف علاقه داشت معرفت او در زمینه علوم دنیوی عمیق تر شود و ارتباط او را با محافل موقی تفلیس آسان کند . تاریخ ، جغرافیا و فلسفه را دقیقاً آموخت و با دانشمندان

پاریس ، لندن ، استانبول ، تهران و مسکو و پتربورگ به مکاتبه پرداخت و عضو پیوسته شعبه قفقاز "جمعیت امپراتوری جغرافیائی روس" شد .

آخوندوف در سال ۱۸۳۶ هنگامی که هنوز در دفتر والی قفقاز مترجم بود ، مجبور شد در مدرسه ولایتی تفلیس به معلمی بپردازد . چون با مرگ حاجی علی اصغر تمام بار زندگی خانواده بر دوش او افتاد . طوبی ، دختر حاجی علی اصغر نیز از مدت‌ها پیش به عقد ازدواج او درآمده بود . بین آخوندوف و سرپرست رسمی مدرسه ولایتی تفلیس روابط دوستی برقرار شد که سالیان دراز پابرجا ماند و این دوستی راه آشنائی با اشخاص بیشتر و محافل تفلیس را برای آخوندوف صاف کرد . او با دکابریستهای معروف آ.آ. پستو ژف - مارلینسکی و آ.م. ادویفسکی و نیز با رجل معروف لهستانی زابلوتسکی دوست شد و با خاور شناسان و جریده نگاران طریق مراقت پیش گرفت . مورخ و شاعر و دانشمند نامی عباسقلی با کیخانوف و شاعر نامدار میرزا شفیع را شناخت . در این زمان فعالیت هنری گئورگی اریستاوی ، درام نویس و تئاتر ساز گرجی نیز آغاز شد . در محافل این اشخاص تجدد خواه و پر دل ، رشد فکری آخوندوف سرعت پیدا کرد . آخوندوف در دفتر والی قفقاز مترجمی پرکار و ورزیده بود ولی نسبت به سیاست تزاری و حکومت مطلقه او کینه و نفرت داشت . با شم سیاسی بسیار حساس بود که آخوندوف در مناسبات اداری احتیاط لازم به خرج داد تا شرایط لازم برای فعالیت‌های خلاقه و اجتماعی و مطالعات و مشاهدات او فراهم باشد . دقیقاً معلوم نیست آخوندوف از چه تاریخی شروع به نویسندگی

کرده . ولی در این نکته تردید وجود ندارد که او فعالیت ادبی را با شاعری آغاز نموده و قبل از آنکه " منظومه شرق " خود را به مناسبت مرگ پوشکین در ۱۸۳۷ منتشر سازد ، چند اثر منظوم از جمله شعری در باره زندگی خود پیش از سفر به تفلیس سروده است که بعداً کشف شده . در این نکته نیز جای شک موجود نیست که آخوندوف در اشعار اولیه با تخلص صبوحی شعرهای خود را نظم می داد و با وجود طبع شاعرانه عالی ، شعر را موضوع عمده فعالیت خود نمیدانست .

آخوندوف پیش از سفر به تفلیس ، تحت اثر حقیقی غیر دینی رانده بود و از آن بی خبر بود . نخستین آشنائی این نویسنده با تئاتر در تفلیس صورت گرفت . در سال ۱۸۴۵ با گشایش تئاتر حرفه ای نمایشهای حقیقی را نیز دید . اما نزدیک ترین ارتباط او با تئاتر موقعی برقرار شد که در سال ۱۸۵۱ در شهر تفلیس بنای جدید سالن تئاتر تمام شد . در صحنه این ساختمان ، هنر پیشگان روسی و هنر پیشگان گرجی به اجرای نمایش همت کردند و اپرا نیز اجرا شد . بر اثر علاقه به تئاتر بود که آخوندوف با سولوگوب آشنا شد . این فرد هر چند که به نیروی خلاقه محلی علاقه ای و اعتقادی نداشت ، با این حال معترف بود که آخوندوف درام نویس بسیار با استعدادی می تواند باشد . حتی بعدها جرات بیشتر پیدا کرد و نوشت : " اگر استعداد و قدرت نقادی آخوندوف از روی بصیرت توجیه شود ، او بیانگذار تئاتر ملی خواهد شد ! "

محیط تئاتری تفلیس ، آشنائی با سولوگوب و درام نویسی معروف گرجی ، اریستاوی ، و مهمتر از همه آثار دلیدیر کرسایدوف

گوگول، شکسپیر و مولیر تاثیر زیادی در آخوندوف به جا نهاد و اشتیاق او را به درام نویسی برانگیخت. البته توجه آخوندوف به درام نویسی را نباید منحصرأً نتیجهٔ تاثیر محیط تئاتری تفلیس دانست، بلکه باید گفت که این تمایل اصولاً ناشی از نظر کاملاً آگاهانهٔ او نسبت به درام نویسی است که آن را از نظروظایف نوین ادبیات و هنر ملی متداول‌ترین نوع هنر می‌شمرد. او درک میکرد دیگر آن دوره سپری شده است که در ادبیات آثاری غلبه داشته باشد که از لحاظ مضمون، مجرد و از لحاظ روح و سبک خود صرفاً آموزشی باشند. زمانی فرا رسیده که دیگر "رمان و درام، آثاری مفید و مطابق ذوق خواننده و منافع مردم است." و درام نویسی "پسندیده ترین نوع هنر" است و نوشتن چنین آثاری "به معنای ابراز محبت واقعی نسبت به مردم می‌شود." آخوندوف که درام را مفیدترین نوع هنر برای مردم می‌دانست نوع کمدی را به مقتضای شرایط تاریخی آن زمان مؤثرترین نوع می‌دانست، در مدت بسیار کوتاهی یک نفس شش نمایشنامه نوشت. پنج نمایشنامه را در فاصله ۱۸۵۰ - ۱۸۵۲ تمام کرد و ششمی در ۱۸۵۵ از زیر قلم بیرون آمد. نمونه‌های برجستهٔ کمدی رئالیستی را می‌توان در این شش نمایشنامه پیدا کرد و صحنه‌های حقیقی زندگی مردم میانهٔ قرن نوزده را در آنها تجسم یافته دید. در این کمدی‌ها تقریباً تمام قشرهای جامعه از قبیل نمایندگان استبداد، بیگ‌ها، خانها، بازرگانان، روحانیان، روستائیان، پیشه‌وران و جوانان تجدد طلب کم و بیش تصویر شده‌اند. مع هذا یک مسالهٔ عمومی و یک امر اساسی وجود دارد که تمام کمدی‌های آخوندوف را بهم مربوط می‌سازد و به آنها وحدت

تام می‌بخشد . آن مساله و امر عبارت از انتقاد زندگی راکد و بطالت پرور جامعهٔ پدر سالاری و فئودالی است که ذهن افراد را کند و بی-فعالیت ساخته و مردم را به جادوگران ، شیادان و دغلبازان معتقد کرده و از علم و معارف و فرهنگ دور نموده است . ولی آخوندوف درک میکرد که با وجود هر گونه رکود و بطالت ، باز هم قانون اصلی زندگی همانا ترقی و پیشرفت است نه جمود و خمود . او می‌فهمید که در اعماق جامعهٔ پیر و فرسوده نیروهای جدیدی رشد و نمو می‌کنند که خود دلیل ناپایداری نظام خود کامگی هستند . با وجود این ، همین نیروهای تازه با مقاومت سرسختانهٔ " طفیلی‌ها " " سود - پرستان منفور " و بندگان تمایلات خود پسندانه مواجه هستند . آخوندوف کلمهٔ طبقه را بکار نمی‌برد ولی کاملاً مشهود است که به نظر او دشمنان واقعی ترقی بیش از یک طبقه نیست . به همین دلیل نیز ضمن آنکه عقب ماندگی و رکود حیات در صحنه‌ها و سیماهای طبیعی ترسیم می‌کند ، توجه خود را بیشتر به سبب و علت معطوف می‌سازد نه به نتیجه و معلول ، آتش انتقاد خود را به طور عموم متوجه مردم جاهل نمی‌کند بلکه اساساً آن را به طرف قشرهای حاکم متوجه می‌سازد . بنابراین می‌توان گفت که موضوع کلی درام نویسی آخوندوف همانا مردم ، منافع و سرنوشت آنهاست .

آخوندوف مسالهٔ اساسی کمدهای خود را در جنبه‌های مختلف و با پدیده‌های حیاتی مشخص تشریح می‌کند و منظرهٔ روشنی از زندگی ترسیم مینماید . این موضوع عمومی نه تنها از یک کمده تا کمده دیگر مشخص‌تر می‌شود ، بلکه دقیق‌تر و عمیق‌تر نیز می‌گردد وحدت بیشتر کسب می‌کند و بدین ترتیب رشد سریع فکری و خلاقهٔ

درام نویس را جلوه‌گر می‌سازد .

بدین ترتیب اگر در نخستین کمدی آخوندوف ، کیمیاگر که به منزلهٔ پیش در آمد درام نویسی اوست ، سیمای ماجرا جوی " ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر " در مرکز جریان حوادث قرار داده شده و مظاهر اصلی بدی و زشتی یعنی ساکنان " بسیار محترم " شهر نوخا ، اشخاص جاهل ، حریص و نفع پرست سطحی و بیرونی و به اصطلاح نقاشان با سیاه قلم تصویر گردیده‌اند ، در عوض در کمدی مسیو ژوردن - و مستعلی شاه سیمای مستعلی شاه جادوگر از اهمیت کمتری برخوردار است و جدل اساسی بین شهباز بیگ جوان که تحت تاثیر دانشمند فرانسوی ، ژوردن قرار دارد و از " نیزار با تلاقی " یعنی از زندگی بطالت آمیز در گوشهٔ دور افتاده به آزادی و دنیای متمدن شتابان است با نیروهائی درگیر می‌شود که پای بند اوضاع و احوال آباء و اجدادی هستند و به انواع وسایل متوسل می‌شوند تا جلو تمایلات او را بگیرند . در اینجا موضوع اصلی با سرعت ، حدت و با آب و رنگ و با سیمای جالب تشریح می‌گردد .

این نکته کاملاً جالب توجه است که آخوندوف تمایل به حفظ اوضاع و احوال زندگی در چهارچوب فرمهای عادی و لایتغیر را باز هم در قشرهای بالای جامعه و در محیط اشرافی که زندگی مرفهی دارند مشاهده می‌کند . او در کمدی‌های بعدی خود ضمن تشریح همین موضوع ، ماهیت ضد اجتماعی فعالیت قشرهای حاکم را با صراحت بیشتر افشا می‌سازد . این امر در کمدی " سرگذشت مرد خسیس " به بهترین وجه نمایش داده شده است . در این اثر دو سیمای برابر یکدیگر گذاشته شده :

حیدر بیک، نماینده فامیل نجیب و حاجی قاراجا، نیروی زیادی در خود احساس می‌کند ولی نمیتواند آن را بکار بیندازد و در عمل از آن استفاده نماید. زیرا از کار، خدمت و تجارت روگردان است و در آرمانهای خود پیوسته رو به گذشته دارد. حاجی قاراجا برعکس، زندگی را حس می‌کند، فعال است و هدفی دارد. یکی از آن‌ها نمیداند چگونه پول بدست بیاورد، دیگری در فکر آن است سرمایه خود را افزایش دهد. ولی در اصل هر دوی آنها، در اشکال مختلف، مظهر مبادی محدود و خود بینانه و ضد اجتماعی در زندگی هستند. بیخود نیست که آخوندوف در مقابل سیمای حیدر بیک و حاجی قارا، سیمای روستائیان را نقاشی می‌کند و اینان را موجوداتی می‌شناسد که "پیشه بی‌آزاری" دارند و کارشان دارای خصلت مفید اجتماعی است.

کار و استعداد، این است آن چیزی که شالوده رفاه افراد را تشکیل می‌دهد. ولی آخوندوف بخوبی متوجه بود که برای به کار بستن شایسته کار و استعداد شرایط عینی لازم است. به همین دلیل نیز مولف ضمن اینکه مساله عمده کمدهای خود را به اشکال مختلف حل می‌کند با شدت فزاینده به انتقاد از قشرهای متمکن جامعه که مسئول رکود حیات بوده‌اند و از وطن پرستی بیگانه‌اند می‌پردازد. آخوندوف به ترقی ایمان دارد و جولانگه استعداد خود را در افشای مفاسد دنیای کهن و در دفاع از نهالهای تجدد و تازگی می‌یابد. او بوسیله سیمای مثبت نشان می‌دهد که دنیای جهالت و موهوم پرستی قادر نیست در میان مردم عشق به آزادی و اشتیاق به ایجاد دنیای تازه و معقول را از بین ببرد. اگر امروز این شوق و جهد

آنقدرها نیرومند و آشکار نیست ، فردا با تمام نیروی خود تجلی خواهد کرد . همین ایمان به آینده است که در کمدی‌های آخوندوف روح خوشبینی می‌دهد و آنها را نشاط بخش و زندگی پرور می‌کند . آخوندوف که تمایلات درونی آثار خود را با استدلال‌های قوی منطقی میکند هرگز بخاطر خنده در تجسم جلوه‌ها و جنبه‌های مضحک زندگی مبالغه نمی‌کند ، هر چند که از بزرگ کردن بعضی از مشخصات پدیده‌ها و صفات پرهیزی ندارد . زیرا این عمل به درک و استنباط حقیقتی که در کمدی تأیید می‌شود کمک میکند . نیروی رئالیسم آخوندوف تنها بر این مبتنی نیست که او حیات را بوسیله پدیده‌های اصلی آن مجسم میکند ، کاراکترهای کامل عیار و جاننداری خلق می‌کند و این نیرو از استادی او ، از طرز انتخاب وسائل تصویر و رد درک درست مقتضیات سبک و خواص ذاتی پدیده کمیک ناشی می‌شود . آخوندوف نه تنها به افتخار نخستین کمدی‌نویس مباحثات می‌کند ، بلکه از این نظر که آثار نمایشی او در دوره زندگیش در مقیاس وسیعی شهرت یافت حق بالیدن دارد : او کمدی‌های خود را شخصاً به زبان روسی برگرداند و کلیه کمدی‌های او به استثنای " وکلای مراغه " همه در روزنامه " قفقاز " چاپ شدند . کمدی‌های " مسیو ژوردن گیاه شناس و درویش مستعلی شاه جادوگر معروف " ، " ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر ، صاحب سنگ فاسقی " ، " خرس طرار افکن " در ۱۸۵۱ ، " وزیر خان لنکران " و " سرگذشت مرد خسیس " در ۱۸۵۳ چاپ شد . در همان سال ۱۸۵۳ پنج کمدی یاد شده در یک مجله مستقل تحت عنوان " کمدی‌های میرزا فتحعلی آخوندوف " به چاپ رسید . از ۱۸۵۲ به بعد کمدی‌های آخوندوف به زبانهای آلمانی ،

گرجی ، ارمنی ، فارسی ، انگلیسی ، فرانسه ، نروژی و زبان‌های دیگر ترجمه شد . همزمان با چاپ و نشر این کمدی‌ها ، اجرای صحنه‌ای آنها نیز آغاز گشت . نخستین نمایش بعضی از کمدی‌های آخوندوف در یکی از تئاترهای خانگی پتربورگ شروع شد و بعد در ۱۸۵۲ "خرس طرارافکن" و "وزیر خان لنکران" در صحنه تئاتر تفلیس به مرحله اجرا درآمد . در آذربایجان نمایش این کمدی‌ها از ۱۸۷۳ با تاسیس تئاتر به معرض تماشا گذاشته شد . متن و اجرای نمایشنامه‌ها مورد ارزش‌یابی قرار گرفت . در مقدمه‌هائی که بر چاپ‌های مختلف کمدی‌ها نوشته شد و در تقریظ‌هائی که بر نمایشها علاوه گشت ، استعداد عالی مؤلف و تیزبینی او و وقوف کاملش به زندگی و عادات‌های مردم و استادیش در خلق کارآثارهای زنده و واقعی مورد تمجید قرار گرفت .

آخوندوف که از گامیابی‌های کمدی خود الهام گرفته بود و بالاتر از آن با اهمیت عظیم اجتماعی رواج هنر درام نویسی پی برده بود ، به منظور تبلیغ پر دامنه هنر درام نویسی به طبع و نشر کمدی‌های خود اکتفا نورزید و شخصا "نمایشنامه‌های خود را بین سازمانهای مختلف فرهنگی نظیر جمعیت علمی عثمانی در استانبول و بین روستائیان و آشنایان در ایران و ترکیه پخش کرد و در نامه‌هائی که می‌نوشت آنان را دعوت به ترویج هنر درام نویسی نمود . نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی تحت تاثیر مستقیم آخوندوف نوشته شد و آخوندوف طی نامه مخصوصی که متضمن تحلیل مفصل مضمون و سبک نمایشنامه‌ها بود در باره نمایشنامه نویسی میرزا آقا اظهار نظر نمود . نمایشنامه‌های آخوندوف در پیدایش تئاتر در کشورهای خاور نزدیک تاثیر به سزا

داشت .

آخوندوف در سال ۱۸۵۷ داستان "ستارگان فریب خورده" را با نثری بدیع و رئالیستی که تا آن زمان بی نظیر بود به رشته تحریر آورد . "ستارگان فریب خورده" از لحاظ عقیدتی و ادبی دارای مشخصات ارزنده‌ای است که در سیر تکامل عقاید اجتماعی و سیاسی او مرحله نوینی را نشان می‌دهد . آخوندوف در کمدی‌های خویش به عنوان یک معارف پرور طراز نوین جلوه‌گر است که بنا به ستایش دانائی، نفرت از استبداد و جانبداری از منافع مردم ، دفاع پر حرارت از فرهنگ ، اشتیاق قلبی کمک به بیداری مردم و رهائی از قیود استبداد و جهد در راه حصول به تمدنی عالی صفات مشخصه آنها را تشکیل می‌دهد .

لیکن برای آخوندوف در مقام نویسنده یک رشته کمدی ، هنوز راه تجدید سازمان جامعه به منظور نیل به هدفهای عالی آزادی و تمدن روشن نبود . "ستارگان فریب خورده" از این نقطه نظر گامی به جلو بود .

پس از "ستارگان فریب خورده" آخوندوف تا بیست سال آثاری بدیع به رشته تحریر در نیاورد و از افکار و عقایدی که او را بعنوان یک ادیب به خود مشغول می‌داشت ، دست نکشید و در آثار بعدی فلسفی ، اجتماعی و ادبی و انتقادی خود این عقاید را بسط داد و عمیق تر ساخت . مبارزه آخوندوف در مورد الفبای جدید ، در عین حال علیه استبداد و انواع و اقسام ستمگری نیز بود . در این مبارزه ریشه‌های دموکراتیک و مردمی نظریات و اندیشه‌های او به طرز بارز پدیدار شد . با وجود این مساله الفبای جدید نمیتوانست تمامی

زندگی خلاق او را مصروف خود سازد . چون در بحبوحه جدال برای اصلاح الفبای قدیم اندیشه نگارش یک اثر بزرگ اجتماعی و فلسفی تحت عنوان مفصل " سه نامه شاهزاده هندی ، کمال الدوله به شاهزاده ایرانی ، جلال الدوله و پاسخ شاهزاده اخیر " افتاد و آن را تمام کرد . همراه با این اثر آخوندوف یک رشته آثار اجتماعی ، فلسفی و ادبی - انتقادی دیگر نیز از قبیل " پاسخ به فیلسوف یوم " ، " عقیده جان استوارت میل در باره آزادی " ، " راجع به ملای رومی و مثنوی او " ، " انتقادی بر نمایشنامه‌های میرزا آقا " ، " راجع به نظم ونثر " ، " یادداشت‌های انتقادی " و غیره را به رشته تحریر در آورد . " نامه‌های کمال الدوله " و سایر تالیفات آخوندوف که محصول سالهای دهه هفتم و اوایل سالهای دهه هشتم قرن نوزدهم است ، همچنین مکاتبات مفصل او در این دوره گواه بارزی بر تشدید فعالیت ادبی این انسان نستوه بوده و معرف مرحله بعدی در پیشرفت نظریات اجتماعی - سیاسی و فلسفی او است .

" نامه‌های کمال الدوله " به عنوان درخشان ترین نمونه نظریات اجتماعی و فلسفی بدیع در قرن نوزده جالب توجه است . در این اثر آخوندوف ضمن تعلیم و تکمیل افکار اصلی آثار قبلی خود ، استبداد و پایگاه فکری آن را مورد شدیدترین انتقادهای قرار می دهد و می نویسد : " در حال حاضر ، در عصر جوشش افکار ، این کتاب برای درهم شکستن و امحای فاناتیسم در هندوستان ، ترکیه و بطور کلی در تمام کشورهای آسیا بیش از یک ارتش صد هزار نفری مؤثر خواهد بود . "

به راستی " نامه‌های کمال الدوله " که در زمان حیات مولف به چاپ

نرسید ولی به شکل نسخه خطی دست به دست گشت، درخشانترین آثار اجتماعی نگاری جهانی است که با آثار کلاسیک هم‌نوع خود از قبیل "نامه‌های ایرانی" منتسکیو در یک ردیف قرار دارد. "نامه‌های کمال الدوله" از لحاظ غور و ژرفکاری در کنه مطالب، انتقادشجاعانه و نیروی عظیم استدلال و فصاحت شگفت‌انگیز بیان، انسان را واله و حیران می‌سازد. بیهوده نبود که آخوندوف امیدوار بود انتشار "نامه‌های کمال الدوله" باعث شهرت جهانی او گردد. مولف این اثر به عنوان نتیجه‌گیری گفته است: "من فقط چنان مذهبی را بر می‌گزینم که انسان را در دنیای کنونی سعادتمند و آزاد سازد!"

آخوندوف با دست‌آوردهای علوم فلسفی دوران‌های قبل بخوبی آشنا بود. در آثار، نامه‌ها و سایر مدارک آخوندوف غالباً با اسامی نویسندگان و دانشمندان مشهور جهان از قبیل همر، پترارکا، مولیر، سپنواز، گلدباخ، دیدرو، جان استوارت میل و دیگران میتوان برخورد. او به آثار فلسفی دانشمندان آذربایجان و شرق و به ویژه خیام، ابوعلی سینا، شیخ محمود شبستری، ملای رومی و عبدالرحمن جامی به اعلا درجه واقف بود. آثار نظامی، فردوسی، حافظ و دیگران منبع مهم دانش فلسفی آخوندوف را تشکیل میداد. یادداشتهای او در حاشیه آثار بلینسکی و پیساروف گواه تسلط آخوندوف بر ادبیات روسی است. آخوندوف مهمترین مسایل فلسفه را از نظر مادی‌گرایی تعبیر کرده، زمان و مکان را مشخصات لاینفک ماده و اشکال وجود آن میدانست. با اتکاء بر عینی بودن دنیای مادی، او مشکل روابط متقابل جزء و کل و خاص و عام را بدرستی

حل نموده . ماده ، واقعیت عینی و جوهر ذاتی واحد است و دائم در حرکت . با این اعتقاد مسأله اصلی فلسفه یعنی مناسبات شعور و وجود به وضوح قابل تعبیر و تفسیر است . آخوندوف برپایه همین شالوده درست تئوری ادراک خود را تدوین کرده . اما تئوری ادراک آخوندوف دارای جنبه‌های ضعف نیز بود . او قادر نبود مانند دیگر متفکران ، جریان گذر از جهل به علم را با کار انسان و فعالیت‌های دگرگون کننده او مربوط سازد . . . بر خورد او با ادراک ، جنبه تاریخی نداشت و از نقش فعالیت تولید اجتماعی انسان در رشد و تکامل ادراک غافل بود . یکی از جنبه‌های ضعف تئوری ادراک آخوندوف این بود که ذرک بشر را در چهارچوب امکانات حواس پنج‌گانه محدود می‌دانست و تاءثیر کشفیات علوم را در پیشرفت ادراک در نظر نمی‌گرفت و توجهی نداشت که حقیقت در جریان رشد و پیشرفت ادراک آشکار میگردد . نارسائیهای تئوری ادراک او معلول این حقیقت بود که در شناخت پدیده‌های طبیعت کاملاً مادی گرا بود ، اما تعالیم مادی گرایی را بر پدیده‌های حیات اجتماعی تطبیق ننهاد . در داستان " ستارگان فریب خورده " و " نامه‌های کمال الدوله " به این ضعف‌ها میتوان پی برد . آخوندوف در نامه‌های کمال الدوله بیان میکند که " حقیقت عبارت از پولادی است که روی آن راقشری از زنگ فرا گرفته باشد . باید زنگ را زد و مردم را به " راه حقیقی و حقوق بشر و عقل " متوجه ساخت . " باید به " همراهی و همفکری " نائل شد و در آن صورت است مردم از حیث کمیت و کیفیت برتری خود را به مستبدان و بیدادگران کشف خواهند کرد و خویشتن را از قیود کهن رهائی خواهند داد . او در ۱۸۷۱ طی نامهای به میرزا-

یوسف خان مستشار الدوله نوشت : " برای از بین بردن ظلم و ستم لازم است یا خود ستمگر دست از ستمکاری بردارد و یا آنکه ستم دیده دیگر ستم را تحمل نکند و ستمگر را محو کند . عقل به ما میگوید که راههای دیگری برای از بین بردن بیدادگری وجود ندارد . دهها هزار سال است که کلیه پیغمبران ، دانشمندان و شعرا به امید از بین بردن بیدادگری تصور میکنند که برای این کار کافی است به ستمگران پند و اندرز داد ولی تجارب مکرر نشان داده که اینگونه مساعی بی حاصل است و از این راه نمیتوان بیدادگری را از صفحه زمین زدود . برای محو بیدادگری نباید به بیدادگران اندرز داد ، بلکه باید به مظلوم گفت که چرا تو خود که به مراتب از لحاظ نیرو و استعداد بر ستمگر برتری داری ، اینطور با برد باری تحمل ستم میکنی ؟ از خواب برخیز و "

آخوندوف در باره روابط هنر و واقعیت به راه حل درستی دست یافته بود . او موضوع بحث هنر را طبیعت ، جامعه و حیات انسانی میدانست و تئوری " هنر ناب " و ذهنی گرائی هنر را بطور قطع رد مینمود ؛ " موضوع و مضمون اثر باید از واقعیت گرفته شده باشد ، هر منظومه باید یک فکر معین و یک موضوع طبیعی داشته باشد ، هنر بدون مضمون نزدیک به حقیقت ، معنایی ندارد . " و " معنی را فدای قافیه کردن " یعنی معنی را فدای شکل کردن منجر به نابودی صفات اصلی هنر می شود .

آخوندوف درک میکرد که هدف هنر عبارت از سرگرمی لذت بخش مذاق قشرهای بالا بودن نیست تقدیس وجوه مجرد زیبایی شناسی غایت آن نباید باشد ، هنر به انسان و آرمان های شریف خدمت

می‌کند. وظیفه هنر عبارت از پیشرفت دادن شعور اجتماعی، پرورش اخلاق و عادات نیک و دعوت مردم به طرف نیکی است. هنر این وظیفه را از طریق ترسیم رئالیستی واقعیت‌ها بجای می‌آورد. در ترسیم رئالیستی واقعیت، بیرحمی زیر ضربات انتقاد قرا می‌گیرد و ماهیت ضد بشری ستمگران فاش می‌شود. انتقاد به افشاء می‌پردازد و افشاء بدی به افکار نوامکان زیستن می‌دهد. حتی انتقاد علمی نیز در زمینه ادبیات، مدیون خلاقیت آخوندوف است.

آخوندوف اعتقاد راسخ داشت که "درد دنیا هیچ نعمتی مثل موهبت زندگی نیست... ولی آن نظام اجتماعی که حقوق انسان را ضایع می‌کند، زندگی را به اسارت مبدل می‌سازد. اما زندگی دارای قوانین ویژه‌ای است و همه جنبه‌های آن همیشه در حال حرکت و تغییر است. وظیفه انسان شرافتمند این است که به این قوانین احترام بگذارد. "وقت آن رسیده است که بدانید شما متعلق به عالم بشریت هستید. بشریت برای بندگی ننگین پیدایش نیافته، بلکه بر آن وجود پیدا کرده که آزاد باشد و کسب تمدن کند. "آنچه آخوندوف را غمگین می‌کرد و به یاس سوق می‌داد، این بود که "بخدا سوگند، از اینکه هم میهنان من به نداهای من پاسخ نمی‌دهند، زندگی برای من طاقت فرسا گردیده. "ولی اینگونه غمگین بودن‌ها بسیار زود گذر بود. او خوب درک می‌کرد که طرز دیگری جز طبق خواسته‌های طبیعت خود نمیتواند رفتار کند و "راه شیوه و مرام دیگر" به روی محکم بسته شده. مصائب و نا ملائیمات زندگی خانوادگی قادر به درهم شکستن او نبود. او مرگ ۹ فرزند خود را تحمل کرد و از دریافت حقوق دولتی محروم شد و مغضوب حکومت تزاری قرار گرفت. احتیاج مادی

و محرومیت و تعقیب‌ها ، تندرستی او را مختل ساخت و بیمار شد و در دهم مارس ۱۸۷۸ در سن ۶۶ سالگی درگذشت . درنامه‌ای نوشته بود : " من به عنوان جزئی از ملت ، غیر از سخن ، آرزو ، دوات و قلم چیزی ندارم . هر چه در قوه داشتم بکار بردم : و وصیت‌او جز این نبود که " تا پایان عمر باید در عقیده خود پایدار بمانیم . "





میرزا علی کتب‌صا بر

ایران شاعران مشهور جهانی از جمله نظامی ، خاقانی ،
صائب تبریزی ، نسیمی ، قطران تبریزی ، فضولی را در دامن خود
پرورش داده است . در این میان صابره عنوان یک منتقد اجتماعی
و طنزنویس زبردست و نوآور در بین شاعران یاد شده ، موقعیت خاصی
را احراز میکند .

صابر در پیشرفت افکار اجتماعی دوران خود نقش بسیار مهمی داشت .
او با اشعاری انتقادی ، امید و خوش بینی فلسفی را به مردم تلقین
کرد و شالوده یک مکتب ادبی را پی ریخت و آغازگر شعر جدید
مردمی شد . بیشتر شاعران نامی قرن بیستم شرق ، صابر را
استاد مسلم و معلم بزرگ خود شناخته‌اند و تحت تاءثیر اشعار او

یک نسل شعرای طنزپرداز به ثمر رسیده‌اند که عموماً از بیروان صابر شمرده میشوند .

صابر در دوره بیداری آسیا ، یکی از نخستین و پیشروترین بیدار دلانی است که با آثار پرارزش خود در افکار اجتماعی و ادبیات جانبدار مردم خاور نزدیک و خاور میانه تاثیر بسیار نیکو داشته . یکی از شاعران معاصر در باره صابر گفته : " آثار صابر در مردم تاثیر شگرف داشت و بر شهامت و رشادت مردان مشروطه خواه میافزود " ناظم حکمت شاعر معاصر ترکیه ، اظهار داشته : " صابر نه تنها در آذربایجان ، بلکه در آسیای میانه ، خاور نزدیک و خاور میانه نیز یکی از شاعران بزرگ بشمار می آید . شعر صابر منبع الهام آزادیخواهان ترکیه بود . پیکار او در راه آزادیخواهی و علیه استبداد و فئودالیسم شایسته توجه است و در میهن من نیز شعرهای او مانند سلاح آزموده‌ای مورد استفاده بود .

اشتهار صابر در چنین مقیاس وسیعی ، امری تصادفی نبوده همانطور که جنبش‌های اجتماعی پس از سال ۱۹۰۵ دقت دنیای متمدن را به خود جلب نمود ، افکار عالی نیز در مرکز توجه اشخاص پیشرو و مترقی قرار گرفت . از طرف دیگر صابر نه فقط به حیات میهن خود توجه داشت بلکه نسبت به وقایع تمام جهان ابراز علاقه مینمود . او در باره زندگی مردم ایران و روسیه و ترکیه و دیگر کشورهای آسیا اطلاعات جامعی داشت و با دقت تمام مراقب مبارزات آزادیخواهان بود و عقیده خود را در باره حوادث مهم سیاسی - اجتماعی در قالب شعر بدون تاخیر بیان میکرد . صابر شاعری نبود که در چهار - چوب محدود ملی بماند . او هم از حیات اجتماعی خود و هم از

مسایل مهم جهانی بحث مینمود و از این رو است که دایرهٔ تاثیر گفته‌های او و هنر او خواه در زمان حیاتش و خواه پس از وفاتش ، وسعت زیادی یافته است . پس ۱۹۰۵ تنها شاعری است که آثارش بیش از همه خواننده داشته و خودش نیز بیش از همه محبوبیت و اشتهار بدست آورده است . تمام مردم زحمتکش هم خوانندهٔ اشعار او بودند و هم مبلغ افکار او محسوب میشدند . بیسوادان نیز " اشعار انتقادی او را حفظ میکردند و میخواندند . در دورهٔ انقلاب مشروطیت ، مبارزان حرفه‌ای پیوسته در مبارزات خود از اشعار انتقادی صابرمانند حربه‌ای قاطع استفاده میکردند . خود صابر را نیز مردم مانند یک شاعر اجتماعی و حرفه‌ای میشناختند . صابر ، شاعر محبوب ستارخان ، نریمان نریمانوف و شیخ محمد خیابانی بود . از او به عنوان " شاعر زحمتکش " یاد میکردند .

میرزا علی اکبر صابر طاهرزاده در ۳۰ مه ۱۸۶۲ در شهر شامخی ، یکی از مراکز قدیمی فرهنگ و تمدن قدم به عرصهٔ وجود گذاشت . پدر شاعر ، حاجی زین‌العابدین ، بازرگانی کم مایه بود و مادرش ، سلطنت خانم ، زنی کدبانو . علی اکبر در هشت سالگی به مکتب‌خانه سپردند . سپس او تحصیلات خود را نزد شاعر و معلم معارف پرور ، سید عظیم شیروانی ، ادامه داد . تحت تاثیر و باتشویق معلمش با ادبیات کلاسیک و معاصر فارسی و آذربایجانی آشنائی پیدا کرد . ضمناً از سنین دوازده - سیزده سالگی شروع به سرودن شعر کرد . در سنین بیست و سه - بیست و چهار ، صابر برای نخستین بار به سیاحت پرداخت و شهرهای سمرقند ، نیشابور ، سبزوار ، بخارا ، مرو ، مشهد ، عشق‌آباد و کربلا را دید . با وضع زندگی و تمدن

مردم خاور نزدیک و میانه‌آشنایی پیدا کرد . پس از بازگشت از سیر و سیاحت ، در زادگاه خود با بلور نساء خانم که از خانواده فقیری بود ، ازدواج کرد و در عرض پانزده سال صاحب هشت دختر و یک پسر شد . با وجود سختی معیشت ، صابر بطرز خستگی‌ناپذیری به مطالعه ادامه میداد . مطبوعات را میخواند و بر معلومات خود می‌افزود و در زمینه علوم و فنون به پژوهش میپرداخت . زبانهای عربی و فارسی را کاملاً یاد گرفت و به خواندن آثار روسی نیز قدرت پیدا کرد . با آنکه صابر خیلی زود به سرودن اشعار پرداخت ولی تا چهل و چهار سالگی اشعار او غزلیاتی بود که در آنها عشق و محبت ترنم می‌شد . اغلب این غزلها به علت عدم انتشار از بین رفته است . صابر به مثابه یک شاعر منتقد نیرومند ، فعالیت ادبی خود را از چهل و چهار سالگی آغاز کرد . او مهمترین آثار خود را در مدتی کمتر از پنج سال در فاصله ۱۹۱۱ - ۱۹۰۶ به رشته نظم کشید . صابر به دنیای مطبوعات دیر قدم نهاد . در سال ۱۹۰۳ فقط یک شعر او در روزنامه " شرق روس " چاپ شد و شعردومش را در سال ۱۹۰۵ روزنامه " حیات " به چاپ رساند . ولی از سال ۱۹۰۶ یعنی با تاسیس مجله " ملانصرالدین " آثار صابر بیش از هر شاعر دیگری در آن منتشر شد .

بدین ترتیب صابر به عنوان یک شاعر متفکر وقتی به عالم مطبوعات قدم نهاد که از تجارب سرشار زندگی و معلومات کامل بر - خوردار بود و گفتنی‌هلی زیاد با مردم داشت . چند غزل شاعر که تا سال ۱۹۰۳ سروده شده و فعلاً نیز در دست است ، نشان میدهد که او یک دوره طولانی تردید و تفحص را گذرانده تا اینکه بالاخره

به تحول اجتماعی اعتقاد پیدا کرده است . زندگی صابر از این لحاظ زندگی مردان متفکر شرق قدیم را بیاد می‌آورد . او تا چهل و چهار سالگی در باره زندگی جامعه ، در باره مردم و وطن خود به اندیشه پرداخته ، جویای حقیقت شده و پس از یافتن حقیقت در صدد برآمده آن را برای بشریت بیان نماید . مجله انتقادی معروف " ملانصرالدین " که منادی اندیشه‌های مترقی بود و به ویژه سردبیر این مجله که خود نویسنده‌ای پیشرو و منورالفکر محسوب میشد در پیشرفت سریع نظریات اجتماعی و افکار فلسفی صابر تاثیر بسزایی داشت . میتوان گفت که صابر به مثابه یک شاعر مردمی همراه مجله ملانصرالدین قدم به عرصه فعالیت نهاد و همقدم با آن ارتقاء پیدا کرد .

هدف شاعر چهل و چهار ساله عبارت از این بود که از افکار مترقی زمان خود و از تمایلات انسانی جامعه خویش دفاع نماید و عقاید خود را در باره مسائل و امور مهم به گوش مردم برساند . صابر به هیچ وجه در فکر شهرت و مقام نبود . آثار خود را با امضاهای مستعار " هوپ هوپ " ، " ابونصر شیبانی " ، " آغلارگولین : گریان - متبسم " ، " قوجاعمی : عموی پیر " ، " قوجا ایرانلی : ایرانی پیر " " سودائی " و " بیر عالم : یک عالم " و غیره انتشار میداد . صابر علاوه بر آنکه معلم برجسته‌ای برای اکثریت مردم بود ، آموزگار دلسوزی هم برای بچه‌ها محسوب میشد . در سال ۱۹۰۸ هنگامی که دیگر به عنوان یک شاعر شهرت یافته بود ، در شماخی مدرسه به نام " امید مکتبی " تأسیس نمود که در حدود ۶۰ نفر شاگرد در آن تحصیل میکرد . در اوایل ۱۹۱۰ صابر به باکو رفت و

در مدرسه بالا خانی به معلمی پرداخت و ضمناً با روزنامه‌های " صدا " ، " حقیقت " ، " گون : خورشید " ، " بینی حقیقت : حقیقت جدید " همکاری را آغاز کرد . این دوره زندگی شاعر پر بارترین دوره فعالیت اجتماعی و ادبی او است . لیکن بیماری شدید کبد مجال زندگی و کوشش را از او ستاند . در ۱۲ ژوئن ۱۹۱۱ ، در ۴۹ سالگی در شماخی درگذشت . صابر در حیات کوتاه و پر معنای خود به عنوان یکی از استادان مسلم سخن و اندیشه‌های نوشناخته شد . شاعر متفکر ، میراث ادبی پر بهائی که شامل اشعار غنائی و انتقادی ، بحرطویلها ، غزلیات فلسفی و عشقی ، مقالات علمی و اجتماعی ، اشعار کودکان و ترجمه‌های فایده بخش بود از خود به یادگار گذاشت .

صابر دارای اشعار پرمغزی از نوع غنائی ، فلسفی و اجتماعی است . با وجود این مقدم بر همه اینها ، او یک شاعر منتقد بود . مبارزه با جهالت و درهم شکستن مقاومت کلیه نیروهای پس نگر هدف اساسی فعالیت ادبی او را تشکیل میداد . صابر از شعرائی نبود که با فکاهیات فقط به نمایش نارسائی‌ها اکتفا کند . اشعار انتقادی او منعکس کننده تناقضات درهم و پیچیده حیات اجتماعی ، نمودار بر خورد نیروهای متضاد و تصادم افکار فلسفی و اخلاقی و تربیتی بود . در انتقاد او مبارزه نو و کهنه در آینه هنر نمایان می شد . شاعر از هنر خود " آینه عصر " ساخته بود . در این آینه کشمکشهای رعیت با نظام خود کامگی و مبارزه طبقات حاکم و محکوم دیده میشد . در ظنر صابر فرهنگ و تمدن با جهل و نادانی ، روش جدید

تربیت با روش قدیمی ، واقع بینی با خیال پرستی در جنگ بودند .
هر یک از اشعار صابر ، حامل اندیشه‌های عالی یک شاعر انسان دوست
عصر او بود .

نوشته‌های صابر از هر نوع که بود به آزادی ، پیشرفت و بهزیستی
خدمت میکرد . زلینسکی با توجه به مضمون موقی اشعار صابر او را
از هم رزمان ماکسیم گورکی " نامیده است . محمد عارف نیز صابر
را " خلاق قدرتمند شعر آذربایجان در آستانه انقلاب " یاد میکند
که " در نوآوری از شعر کلاسیک به طرز ستادانه و زیبا بهره‌مند
بوده . "

در همان سالهایی که صابر اشعار انتقادی خود را می‌سرود ، تاریخ
حیات اجتماعی او با تاریخ جهان بسرعت رو به دگرگونی می‌رفت .
یکی از مهمترین مسائلی که در حیات میهن شاعر مورد توجه افکار
عامه قرار داشت ، نیل به آزادی اجتماعی بود . صابر نیز مانند
تمام مردم به این هدف متوجه بود . افکار آزادیخواهی از مدتها
پیش ، از نیمه دوم قرن هجدهم ، از دوره میرزا فتحعلی آخوندوف
رواج یافته بود . در دوره صابر نیز همین افکار تکامل پذیرفته بود .
جنبش مشروطه طلبی یکی از چهره‌های روشن این افکار بود که به ثمر
میرسید . تمام ثروت زادگاه صابر با کلیه امکانات زیستن در دست
یک مشت مالک ، خان زاده ، همپاها ، میلیونرها ، تاجران و خدمه
دیوانی بود . ثروت و کار ، ضدیتی بسیار آشکار یافته بود . هر قدر
مناسبات بورژوازی بسط و توسعه پیدا میکرد ، ثروتمندان متمکن تر
میشدند و فقر و فلاکت اغلب مردم افزایش می یافت . غارت و
چپاول سرمایه‌های خارجی از همه بیرحمانه تر بود . همه عوامل

اجرائی از این عناصر طفیلی حمایت میکردند . صابر برای بازکردن چشم و گوش طبقات محروم و محکوم کوشید نشان دهد که طفیلی‌ها برای حفظ امتیازات خود به چه چیزها و چه کسان متکی هستند . صابر برای افشای ماهیت غارتگری آنها ، از زبان خودشان گفت !

چون هست زر و سیم ، شرافت بود از ما ،

املاک چو داریم ، ایالت بود از ما ،

عدلیه زما ، صدر حکومت بود از ما

از عادی‌ترین حقوق اجتماعی اثری نبود . " صاحبان املاک و ایالت " و " نجبا و اغنیا " مردم زحمتکش و روستائیان را آدم نمی‌شمردند . ولی در نظر صابر که تناقضات موجود در مناسبات اجتماعی را بوضوح کامل میدید ، همین " اعیان‌ها " و " نجبا " و " اغنیا " مرتجع بودند که شایستگی انسانیت را نداشتند . آنها باعث فلاکت و بدبختی بودند . پول و سرمایه و امتیازات طبقاتی آنها را هار کرده بود و از شکل انسانی خارج ساخته شده بود :

از سنگدل اعیان‌ها ، صد شکر ، خدایا !

از صاحب میلیونها ، صد شکر ، خدایا !

کار دگری غیر خور و خواب ندارند

.....

صابر در آثار مشهور خود از قبیل " کارگران ! " و " خود را تو مگر دانی ، ای کارگر ، انسان ؟ " افکار حق طلبانه گروه وسیعی از مردم را می‌ستاید . او علیه دشمنان این مردم ، هجوی خشمگانه نمی‌سازد . حقایق را از زبان خود آنها بیان میکند :

وارونه شده کار جهان ، گردش عالم ،

حالا شده ، هر کارگری داخل آدم !
یعنی چه ، بهر کار دخالت بکند او ؟
در محضر ارباب جسارت بکند او ؟
بر بیگ نفس جرأت بکند او ؟
بالخاصه سر مزد عداوت بکند او ؟
وارونه شده کار جهان ، گردش عالم ،
حالا شده هر کارگری داخل آدم !

شاعر که از شایستگی لگدمال شده یک طبقه در برابر سرمایه دفاع
میکند ، با همان حرارت نیز روستائیان فقیر را مورد حمایت قرار میدهد
و با نابرابری می ستیزد و فکر واگذاری زمین به روستائیان را محترم
میشمارد :

اگر محصول باغ و بوستان می شد نصیب بیگ
تو بذرافشان ، تو دهقانها چه می کردی ، خداوندا ؟
زمین گراز تو ، کار از رنجبر ، زور از گاوان
پس این بیگ زاده ها ، خانها ، چه می کردی ، خداوندا ؟
صابر علمی اندیش تمام عیار نبود . او به عنوان متفکر در جهان
بینی خود تا علمی اندیشی ارتقاء یافت . او از لحاظ نظری نمیتوانست
که محرکه تاریخ ، کشمکش های قطب های متخاصم است .
با وجود این صابر شاعری بود که به زندگی از جانب زحمتکش ها
می نگریست . حقایق زندگی بطور عینی در آثار او تجسم می یافت
و خواسته های شریف انسان در شعر او حرمت پیدا میکرد . صابر که
نسبت به طبقات طفیلی آشتی ناپذیر بود ، از جنبه های ضعف مردم
محروم که خود شاعرشان بود ، چشم پوشی نمیکرد . در بین مردم

مورد احترام او نیز پلید وجود داشت و صابر معتقد بود بیداری و اصلاح اینگونه اشخاص به آنها کمک خواهد کرد که دوست را از دشمن تشخیص دهند و به علل وضع اسف آور خود پی ببرند و سنگینی فقر و فشار ستم را تحلیل نمایند. لیکن موهومات و خرافات و جهالت و استبداد در فکر بسیاری از مردم ریشه دوانیده و مانع درک این مسائل میشود. فلسفه " صبر و توکل " و اصل " آنچه مقدراست ، خواهد شد " و اندیشه " ثروت و فقر ، از جانب خداوند توزیع میشود " همه از مظاهر خرافات و جهالت بشمار میرود. هدف از ترویج این افکار ، تسهیل غارت است که طفیلی ها از آن دفاع میکنند. صابر در این مسائل تجربه سرشار داشت :

تحمل می نمایند قوم ما ، هر بی حیائی را

تو این غافل ز عصیانها ، چه می کردی ، خداوند ؟

حقیقتاً شکیبائی بی حد و حصر نیز بدبختی بزرگی بود. از اینرو شاعر بزرگ به رغم نام شاعری خود با صبر غیر منطقی خصومت میورزید و تجدید نظر در تربیت اعضای جامعه را پیشنهاد میکرد. بطوری که در اشعار معروف " صابر شو ! " و " چه می کردی خداوند ؟ " خاطر نشان کرده است که پذیرفتن شکیبایی و صبر مطلق به ادامه ظلم ظالم کمک میکند و همه را به تقدیر نسبت میدهند و فقر و محرومیت را " بلای آسمانی " می شمارند و در برابر هر گونه محرومیت تسلیم میگردند و " انیس درد و محنت " می شوند و در سختیهای زندگی به بیماری ترک دنیا مبتلا میشوند. در حالی که خود موجود و مسبب عجز و بدبختی خود هستند آن را از " ماسوا " می دانند. صابر می دید که وجود این وضع در دوران انقلاب مشروطه روحیه ای منفی

و غیر قابل تحمل بوجود می آورد . عجز و بیچارگی ، مذلت و نادانی
ذالالت و زبونی ، همه از عوارض تسلیم و توکل است !

چو دیدی ظلمی از ظالم ، زدوران و قضایش دان ،
چو دیدی زجری از آمر ، زاسرار سمایش دان ،
تو هستی باعث عجزت ، ولی از ما سوایش دان ،
تو این شومی هم از بیگانه ، هم از آشنایش دان ،
له و پامال شو ، لیکن مجو چاره ، صابر شو !
فقیری ، بینوائی ، مضطری ، بیچاره ، صابر شو !

.....

اگر کاری کنی آن را بکن مثل مسلمانان
تحمل کن تو جور ملک داران ، مثل یک حیوان ،
درو با کشت و کار از تو ، ولی محصول تو با خان
مشو بیدار و حقت را نیاب هرگز ، چو یک انسان ،
مشو دلتنگ و تاب آور ، مکش قداره ، صابر شو !
فقیری ، بینوائی ، مضطری ، بیچاره ، صابر شو !

تلاش صابر در این شعرها ، انتقاد ساده نبود . دعوت شاعریه بازایی
ریشه های واقعی فلاکت و تنگدستی بود و ندای زمان از حلقوم یک
فرد بیرون می آمد تا سستی و تسلیم را از بیخ ببرکند . برای زحمتکشی
بود که " صبح زود از خواب برمیخاست و تا شب " جان می کند .
رکود شعور اجتماعی بیشتر موجب آزار شاعر بود و او را مانند یک پدر
منضبط عصبانی می کرد :

مردن به از این زندگی ، ای غافل بیکار ،
هر چند که باشد مرگ بر غافل دون عار ،

زین زندگی پست به زنجیر جهالت ،
بهتر بود ای جاهل ، مردن به سردار ،
گاهی نیز شاعر از حمله به جهل و نادانی متأثر و مکدر میشد و فریاد
بر می آورد که :

چون نگرم من به چنین هرج و مرج
پر شود از خون جگرم لب به لب
در یک شعر هم گاهی از غم و اندوه بیحد مردم زهر خند می زد و بعد
به اشک و آه می رسید :

صبح زود از خواب غیظ و نا به شب زحمت بکش ،
از قویدستان هزار فحش خور ، منت بکش
گو قوی لذت برد ، حق است ، تو ذلت بکش !
گو ترا بدبخت ساز دخان و اعیان ، غم مخور !
کار کن تا خم شود پشتت ، جببنت تر شود ،
مان گرسنه ، گو عیالت همچو گاو و خر شود
بر زبانت گو فغان و ناله نیز از بر شود .

روزیت غارت کند بیگ و خان ، غم مخور !

در سال ۱۹۰۹ بعد از خلع محمد علی شاه از سلطنت ، صابر چند شعر
سرود و از اوضاع و مجلس نکوهش کرد و نارضائی نشان داد . شعر
قوی و دلنشین " ایران ز چه ویران گردید ؟ " افکار یک وطن دوست
حساس را باز میگفت و از کسوف " خورشید مشروطه " می نالید .
امور در دست بیگانه ها نبود ، اما عوامل بیگانه به حرکت چرخها
نظر داشتند . بعد از فرار محمد علی شاه محافظه کارانی که در گوشه
و کنار سر پنهان کرده بودند ، از مخفیگاه بیرون آمدند و با چاکران

استبداد و " جفدهای ویرانه پرست " و " پلیدان خون آشام " دست
به یکی کردند و وارد مجلس شدند :

هر کسی آمد و شد رهبر قوم ،

سر عمو سلسله جنبان گردید .

پارلمان ما از

قهوه خانه گشت ، دکان گردید .

..... .

تو بگو تا که بدانیم ،

کدام مشکل این وطن آسان گردید ؟

..... .

حال فهمیدی اگر مشکل کار ،

نگو ایران زچه ویران گردید ؟

بنظر صابر درد اصلی در مفردات نبود ، ترکیب بهم ریخته و نا —
بسامان شاعر را درد مند کرده بود . مردم بعد از گذراندن بحرانیها
و قربانی دادن اصیلترین افراد و با ارزشترین مایملک خود باز در
حاشیه مانده بودند و فاعل مایشاء همان گماشتگان اجانب بودند .
صابر با شووینیسیم که مانع وحدت زحمتکشان بود شدیداً مخالفت
داشت و خطاب به نویسندگان پیشرو میگفت :

ای سخندانان ، کنون دیگر هدایت لازم است !

بهرالفت ، بهرانسیت ، خطابت لازم است !

با انتقال مرکز انقلاب مشروطیت به آذربایجان و مبارزات ستارخان
و مجاهدان آن سامان و خلع محمد علی شاه در ۱۹۰۹ ، مجلس ملی
دوباره تأسیس شد و مردم ایران به پیروزی بزرگ و تاریخی دست

یافتند. صابر با تمام نیروی شاعری خویش به این پیروزی کمک کرد و بیش از بیست شعر در بارهٔ حوادث ایران سرود. دوست او، عباس صحت کاملاً بحق نوشت که: "آثار صابر در طی پنجسال ۱۹۱۱-۱۹۰۶ بیش از یک قشون به مشروطهٔ ایران خدمت کرده است." در آن دوره توجه صابر بیش از تمام شاعران معطوف انقلاب مشروطه بود. آذربایجانی‌ها در سالهای مورد بحث انقلاب مشروطه بیش از دیگر مردم صاحب نقش قاطع بودند. شیخ محمد خیابانی در یکی از مقالات خود ضمن یادآوری این روزهای پرافتخار مبارزه که خود نیز یکی از شرکت کنندگان آن بود، مطالبی گفته است که عیناً نقل میشود: "طبعاً در تحت تأثیر تجلیات و تظاهراتی که از آذربایجان سر زده، آذربایجانی را که همیشه زنده و پاینده است، آذربایجان قبل از انقلاب و بعد از انقلاب را به طور مشخص و مبرزی معرفی نموده‌اند... پیش از حلول ادوار مشوش و خونین انقلاب و بلوا، قبل از وقوع حادثات عظیمی که در ایران باعث تجدید رژیم و تأسیس یک دورهٔ اصلاحات و تنسیقات گشت، آذربایجان سربازان دلیر و قهرمانان پردل و جان‌بسیار زیادی - برای مملکت تهیه دید، آن پسران سر بلند را که در آغوش مادرانهٔ خود می‌پرورانید، بنابه اقتضای وقت و موقع گاه در جنوب گاه در شمال و زمانی در غرب ایران، به میدان‌های خون‌آلود جانفشانی و فداکاری روانه داشت. بدین طریق آذربایجان در اطراف و اکناف ایران خاطرهای از خود باقی گذاشته‌اند و اعتقاد سخت خودشان را بر قلوب هموطنان خود القاء نموده‌اند... در هنگام انقلاب، بر طبق بحبوحهٔ آن هنگامهٔ فراموش‌شدنی، اولاد آذربایجان، بر طبق

امتحانی که قبلاً از رشادت و شجاعت خود نشان داده بودند باز میدان سربازی و فداگیری را خالی نگذاشته ، گوی خون‌آلود سبقت و استقامت و پافشاری را ربودند . ای آذربایجان و قوای این ایالت غیرتمند ، در گذشته پشتیبان ایران بوده‌ای "

این جملات نیازی به توضیح ندارد و بخودی خود گویاست . تنها باید افزود که سبب عمده‌ای که صابر را پیوسته متوجه اینگونه امور میکرد ، حس همبستگی با حوادث درخشان تاریخ بود . صابر در شعر ستارخان خود که در دوره پیروزی جنبش مشروطه و به مناسبت خلع محمدعلی شاه سروده ، احساسات پاک خود را بیان داشته . با همین حس غرور ، مدتها قبل از خیابانی نقش تاریخی و فراموش نشدنی آذربایجانی‌ها را یادآور می‌شود . صابر خاطر نشان ساخته که جنگهای یازده ماهه تبریز در ۱۹۰۸ سبب رهائی سراسر ایران شده :

بنگر ایران را چه سان ستار خان احیا نمود ،
حق تبریزی ، حق ایرانی گری ایفا نمود ،
کرد ابراز رشادت ، با هنر دعوا نمود ،
دولت و عین‌اش میان خلقها رسوا نمود ،
ترسی از آتش ندارد او ، نگو پروانه است ،
آفرین بر همتش ، ستار خان فرزانه است !
آفرین تبریزیان ، هستید الحق با وفا !
دوست و دشمن کنند تقدیرتان ، صد مرحبا !

صابر مانند شاعران متعهد پیشین با روحانیان ریاکار طرفدار ارتجاع دشمنی داشت و آنها را مانند طنزنویس معروف ، شدرین ، "بطری‌های

خالی " می‌پنداشت که استبداد به مقتضای نیاز روز آن‌ها را با تبلیغات پر می‌ساخت و به میان مردم می‌فرستاد . صابر با اشعار " بازار وطن من ، پسر ، همت یافت می‌شود " و " نوکران مرتجع ، بهوش ! هنگام خدمت است " و " یک دسته گل " و یک سلسله اشعار دیگرش همین " بطری‌های خالی " را رسوا می‌ساخت :

ایرانی گوید : عدل شود ، داد شود ،

عثمانی گوید که ملت آزاد شود ،

زاهد گوید که سیر باشد شکم

ایرانی و عثمانی بر باد شود !

" بطری‌های خالی " قشر ممتازی بودند که از خون فقرا و بی چیزان تغذیه می‌کردند و طفیلی وابسته به استبداد بودند . زاهدی که مالک اراضی وسیع بود ، با دعوی زهد " تارک دنیاها " قدیم مردم را فریب می‌داد . دهکده‌های مرحمتی نیز بر حرص شیخ الاسلام‌ها و نفتی‌ها می‌افزود .

الیوم ، ولی ، ثروت و سامان بود از ما !

هم تاجر و هم بیگ و دگر خان بود از ما !

اعیان بود از ما !

فرمان بود از ما !

شاعر افکار پیشرو مردم بیدار را نیز درک می‌کرد که هوای دنیای تازه به شامشان خورده بود و شیادان دین فروش را تحقیر می‌نمودند :

مفریبه‌مان که حق است آئینت ، آی عمو !

محموم کند ، حق است اگر دینت ، آی عمو !

سوگند دین خوری و به چایی تمام خلق ،

باشد تفنگ دزدی این دینت ، آی عمو !
البته یگانه دلیل عقب ماندگی و زندگی در اسارت ، روحانی نمایان
نبود . صابر از این نکته نیز غافل نمانده بود که این قشر آلتی بیش
نیست . در شعری به هجو مستقیم آنها پرداخت با مطلع "فهمید
اصل وعظ تو مردم ، ولی تو - ! " :

تا آنکه بود غافل و در خواب ملتت ،
خواندی تو لای لای و همین بود خدمت ،
می شد وسیع دایره شان و حرمتت ،
افزود فقر دائمی خلق ثروتت ،
از ضعف خلق چاق شدی ، تف به غیرت !
روزی ترا شناسند ، گفتیم بارها ،
لیکن تو باورت نشد ، ای رند بی حیا !

* * *

صابر در عقاید مربوط به آموزش و پرورش ، علم ، فرهنگ و تمدن
یک متفکر واقع بین بود . تلاش در راه تأسیس مدرسه جدید و وضع
اصول نوین آموزش و پرورش یکی از مسائل عمده های بود که توجه شاعر
را به خود معطوف ساخته بود . در آثار صابر به گفته هائی نظیر :
ملت با علم ، تربیت و معارف میتواند کسب قدرت کند ، سرمایه
اصلی حیات بشر ، علم و معرفت است ، مفیدترین میراث همانا علم
و ادب است ، هرکس باید بخاطر خیر و صلاح مملکت وقت خود را
صرف کسب دانش نماید ، ترقی و تعالی در دانش است . زیاد
میتوان بر خورد . او گفته :

از علم بود حصول عزت ،

وز علم بود نفوذ ملت .

صابر اندیشه‌های فرهنگ مردمی را در معنای وسیع آن تبلیغ میکرد و می‌گفت مدرسه ، دانش و تربیت باید برای عموم مردم فراهم باشد و مستمندان نیز بتوانند از این موهبت‌های قرن خود متمتع باشند . در نظر صابر مانند سایر معاصران پیشرو او ، علم و تکنیک ، سیمای حیات و معنای عمر را تغییر داده . به گفته این شاعر انسان " مثل پرنده در فضا می‌پرد " ، " مثل ماهی در اعماق دریاها شنا می‌کند " ، " بابالونها به سیر فضا می‌رود " ، " در زمین با اتومبیل‌ها و واگونها گردش می‌کند " ، " هواپیما و ... ایجاد می‌کند " و این ترقی و تکامل نیز برای پیشرفت اجتماعی و حیات مرفه انسان زمینه فراهم می‌آورد و شرایط را برای تحول اجتماعی آماده می‌سازد . بیدادگری اجتماعی ، نظام اجتماعی غیر عادلانه ، فشار مستعمراتی و ظلمت جهل امکان نمی‌دهد ملتی که صابر بدان منسوب است به اینگونه ترقیات دسترسی پیدا کنند . به این دلیل شاعر بدون توجه به شرایط دشوار در اشعار خود مردم را دعوت می‌کرد بر تعداد مدارس و کانونهای فرهنگی بیفزایند ، دانش و تکنیک معاصر را فراگیرند ، کشور خود را صنعتی کنند ، به اختراعات علمی توجه نمایند و در این امور از ملل متمدن بیاموزند و با آنها همگام شوند . صابر به مردم می‌گفت : " آنچه گذشت ، دیگر عودت نمی‌کند . "

مردم را تشویق می‌کرد همیشه به جلو بنگرند و در راه تکامل و ترقی باشند . به عقیده صابر مبارزه برای تحصیل آزادی و استقلال با مبارزه در راه علم ، تمدن و تجدد دو وظیفه تاریخی بزرگ و مکمل است . برای او آزادی بدون تمدن و فرهنگ ، تمدن و فرهنگ نیز

بدون مبارزه در راه آزادی قابل تصور نبود .

* *

در دوره پیکارهای استقلال طلبی و آزادی خواهی و تجدد ، آزادی زنان و یا لاقابل بیداری آنان و بر خورداری از معارف زمان یکی از مسایل ضروری تأخیر ناپذیر بود . صابرنیز مانند بسیاری از معاصران متمدنی خود این ضرورت را کاملاً درک می کرد . بر خورداری زنان از فرهنگ جزء لاینفک افکار تجدد خواهی بود که صابر بطور خستگی ناپذیر آن را تبلیغ میکرد . در نظر صابر زن پیش از هر چیز مادر نسل جدید و مربی آن بود . تا این مادر و این مربی از اسارت قرنهای متمادی و بردگی آزاد نمی شد ، تا از معارف برخوردار نمی گشت ، تا حقوق عادی انسانی را بدست نمی آورد ، مردم قادر نبودند وظایف خطیر تاریخی را که در پیش داشتند به آسانی انجام دهند .

دربین معاصران متمدنی صابر تعداد اشخاصی که فکر آزادی زنان را از زاویه دید انقلابی تبلیغ می کردند ، کم نبود . از این نقطه نظر یکی از خدمات صابر این بود که او در اشعار خود عقاید کهنه و قدیمی راجع به زن و بطور کلی خانواده و اخلاق را بابیانی قانع کننده و با منطقی استوار افشا می نمود . شاعر با قدرت منتقدی بزرگ سیمای تیپیک شوهرانی را که طرفدار اسارت زن و اصول پدر سالاری و مناسبات بردگی نسوان بودند ترسیم میکرد . این تیپ منفور همانقدر که جاهل و نادان بود ، بهمان مقدار در رفتار خود نسبت به عیال و مادر و فرزندان خویش مستبد و بیرحم و غدار بود :

صبح است ، پاشو گاو بدوش و بز ن ماست !

چسبان تا پاله ، یااله ، بی غیرت ، دختر کافر !

نخ تاب ده و پشم شانه کن و بباف جاجیمی ،
 نان بپز ، خوراک بپز طبق عادت ، دختر کافر !
 بینداز سر بیائین و باش سرگرم کار
 جاروب کن و رخت شوی ، دختر کافر !
 شویت گرفته زن ، ترا چه ، چه کاره ای ؟
 زن رابود وظیفه ، اطاعت ، دختر کافر !
 مرد است و در گرفتن زن ، صاحب اختیار ،
 حیوان بی اراده است زن ، دختر کافر !

هنر صابر با صنعت رئالیست مشخص است و از این لحاظ اوبهترین پاسدار سنن مکتب ادبی رئالیستی است که توسط میرزا فتحعلی آخوندوف بنیان گذاری شده و صابر به ادامه و بسط آن کوشیده . به طوری که از تحلیل ها بر می آید ، رئالیسم صابر متوجه مسائل عمدهٔ حیات اجتماعی و مشخص ترین جنبه های زندگی و معیشت مردم شده . حتی آثار او را دایرة المعارف حیات عمومی مردم زمانش دانسته اند . اگر در اشعار صابر دقیق شوید می بینید نه تنها صحنه های واقعی زندگی ، بلکه مناظر حیات خاور مسلمان و مناسبات پدر سالاری و مبارزهٔ نیروهای جدید و محافظه کار به مقابله برخاسته اند . میتوان گفت که صابر سیمای تیپیک تمام نیروهای منفی اجتماعی دورهٔ خود را نقاشی کرده است . حکام مستبدی که برفلاکت مردم می افزودند ، اعیان مرتجعی که دست نشانده و کارگزار ظلم بودند ، مالکانی که با بیدادگری به استثمار سرگرم بودند ، روحانیانی که مستمری می ستاندند ، زاهدان دورویی که مانند منور الفکران تن پرور ، فقط به زندگی خود فکر می کردند ، ماموران رشوه خواری که حق را

زیر پا می گذاشتند ، دشمنان علم ، معارف و ترقی و شاعران و نویسندگان مسلک فروش که معنویت برایشان متاعی بیش نبود ، و بالاخره عوامی که به جهل خود می نازیدند . آتش انتقاد صابر بر جان این کارگزاران خبثت و تباهی افتاده بود . ردالت و پستی آنها در نظر صابر ناشی از پول پرستی شان بود که شاعر در اشعاری که با مصراع های " نورچشمان منی ، ای پول ، یا جان منی ؟ " ، " آدم آدم شود فقط با پول " ، " پول ، ای ذوق دل و روح تن و قوت جان ! " و " توی این جیب ، اسکناس و توی آن جیب منات " آغاز میگردد ، نشان می دهد که در روابط اجتماعی زمان او ، دین و ایمان و مسلک و ناموس و عصمت و غیرت و ملت و کلیه عواطف انسانی فقط پول است و بس . همه چیز با پول معامله می شود :

آدم آدم شود فقط با پول ،
رو سپاه است آدم بی پول ،
گونه اصل و نجابت باشد ،
نه چو اشراف حالت باشد .
گر سراپا تو غرق عیبی ، باش ،
لیک در دهر دولتت باشد .
آدم آدم شود فقط با پول ،
رو سپاه است آدم بی پول .
نیست گر فهم و عقل و ادراکت ،
غم مخور گر که هست املاکت .
آتش خانه سوز ملت باش ،
سجده گاه است خلق را خاکت .

آدم آدم شود فقط با پول ،

رو سیاه است آدم بی پول .

در آثار صابر یک عقیدهء روشن فلسفی ، یک آرمان مثبت و یک ایمان
تزلزل ناپذیر به انسان در کمال نیرومندی بچشم می خورد . شاعر
در آثار خود نیروهای اجتماعی مثبتی را که با جهل و نادانی به مقابله
برخاسته اند ، به بارزترین شکل مجسم ساخته . صابر آثار حافظ ،
خاقانی ، فضولی ، سیدعظیم شیروانی ، محمد هادی ، ناهق کمال
و شعرای دیگر را تضمین کرده است و بعضی از اشعار فردوسی و رباعیات
خیام را برگردانده . از روح قهرمانی موجود در داستانهای مردم
الهام یافته و در اشعار خود شعر فلکلوریک و امثال و حکم را در مقیاس
وسعی بکار برده . تمام اینها ثابت میکند که صابر هم گنجینه ادب
و هنر مردم واقف بود و هم آثار کلاسیک و معاصر را مطالعه میکرد .
با این حال او به هیچکدام از شاعران گذشته و معاصر خود شباهتی
نداشته و شخصاً شاعری مبتکر و نوآور بود . در بعضی از آثار صابر ،
تأثیر بعضی از شعرای کلاسیک را میتوان مشاهده کرد ، لیکن هنر صابر
با اصالت و ویژهء خود به رودخانه های شباهت داشت که دارای جریان
عظیم و نیرومندی بود و تأثیرهای ادبی مختلفی که از آثار او بچشم
میخورد ، در برابر این رودخانه عظیم ، به منزلهء چشمه سارهای
کوچک کوهستانی بود که به طرف آن رود سرازیر میشد . صابر شاعری
بود که تکرار هیچ شاعر پیش از خود نبوده و به تکرار گفته های خود
نیز نپرداخته . به عنوان نمونه هم شده نمیتوان شعری از صابر نشان
داد که از لحاظ مضمون به شعری یکی از شاعران گذشته شبیه باشد
همچنین نمیتوان شعری از صابر پیدا کرد که خواه از نظر مضمون و

آخوندوف و صابر / ۵۰

خواه از لحاظ فرم مکرر باشد ، به گفته منتقدی " هریک از منظومه های صابر را که در نظر بگیرید ، آن منظومه یک سند تاریخی است ! "

فهرست انتشارات حقیقت

- ۱- بیداری آفریقا
نوشته براگنيسكى ترجمه جلال علوى نيا - امير حسين رضوانى
- ۲- جغرافیای اقتصادی کشورهای رو به رشد
نوشته اسپیدچنکو ترجمه جلال علوى نيا - امير حسين رضوانى
- ۳- ریشه های جنگ در ایرلند : اولستر تجزیه شده
نوشته لیام دوپائور ترجمه جلال علوى نيا
- ۴- سنگ نوشته ای برای گور سیدنى
نوشته هوارد فاست ترجمه جلال علوى نيا
- ۵- تئاتر حماسی عرب
نوشته غالى شكرى ترجمه جلال علوى نيا
- ۶- بحرانها و امکانات تعلیم و تربیت در کشورهای جهان سوم
نوشته حمید حمید
- ۷- بزرگان فرهنگ محضر
نوشته کریستو فرکادول ترجمه ح . اسدپور پیرانفر
- ۸- پرتقال در عصر سالازار
نوشته آنتونیود و فیکوئیرردو ترجمه ح . اسدپور پیرانفر
- ۹- قاضی عادل
نوشته ایوان البراخت ترجمه ح . اسدپور پیرانفر

۱۰ - خسته ها

نوشته حسن اصغر

۱۱ - دن کشیو تهائ عصر ما

ترجمه علی کبیری

نوشته تامس برگر و...

۱۲ - تاریخ عرب

نوشته فیلیپ ک حتی

ترجمه ابوالقاسم پاینده

۱۳ - فرهنگ اصطلاحات

تألیف - علی اکبر شماری نژاد

۱۴ - ایده آل زندگی و زندگی ایده آل

نوشته محمد تقی جعفری

۱۵ - سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

پیکوشش دکتر یوسف رحیم او

نوشته جمیز موریه

۱۶ - شرح سودی بر بوستان

نوشته سودی

ترجمه دکتر اکبر بهروز

۱۷ - شرح سودی بر حافظ

نوشته سودی

ترجمه دکتر عصمت ستارزاده

۱۸ - مقاومت مصالح

تألیف مهندس ناصح زاده

۱۹ - تحلیلی از نتایج آمارگیری بودجه خانوار در مناطق

روستائی کشور

تألیف مهندس صادق حمید نوبری

۲۰ - دهخدا شاعر

تألیف ولی اله درودیان

۲۱ - شگردهای طبیعت

نوشته بوریس سرگف

ترجمه شهلا صدیقیان

۲۲ - یوسف

نوشته داریوش عباداللهی

۲۳ - عیار

نوشته داریوش عباداللهی

۲۴- همکاری

نوشته داریوش عباداللهی

۲۵- نگار و نبی

نوشته داریوش عباداللهی

۲۶- قصه های کوتاه

نوشته داریوش عباداللهی

۲۷- شش مقاله و يك قصه

نوشته داریوش عباداللهی

۲۸- مناطق سرد و قطبی

تألیف حسین شکوئی

۲۹- گرامر انگلیسی

تألیف جواد فیاض

۳۰- گرامر آلمانی

تألیف نصراله خواجه نوری

۳۱ کاشت و پرورش گل رز

تألیف - جان پول ادواردز ترجمه محمد تأملی و کریم رهنمایان

۳۲- تاریخ پزشکی

جوزف کارلند

ترجمه دکتر اکبر مجتهدی و...

۳۳- پرورش شخصیت

نوشته سعید عرفان

۳۴- اصول فیزیولوژی کلیه

نوشته هومرو اسمیت

ترجمه دکتر محمد خوئی

زیر چاپ :

۱. خاستگاه زبان ، اندیشه و شعر

نوشته: جورج تامسون

۲. مبارزه اعراب

در راه استقلال اقتصادی

نوشته: مملود عطا علاء